

# رساله عینیه

این رساله را قدوة المعالی و شیخ الطریقه احمد غزالی طوسی برادر کبوتر امام محمد غزالی برای مرید خود عین - القضاة همدانی برشته تحریر کشیده و ما را نسخه که از روی نسخه مرحوم هدایت نکارش یافته بدست افتاد . اینک بواسطه کثرت افاده عینا بمعرض مطالعه قراء کرام مجله ارمغان میگذاریم که هم متمم و مکمل ترجمه احوال عین القضاة گردد و هم از زاویه خمول خارج شده ازین راه خدمتی بعالم علم و عرفان بعمل آید

لله التوفیق

وحید

والرسالة هدی

قال الله تعالى ، ان هذه تذكرة فمن شاء اتخذ الى ربه سبيلا .

ان علامة اعراض الله تعالى عن العبد اشتغاله بما لا يعنيه ومن

جاوز الاربعين ولم يغلب خيره شره فليجهنم \* الى النار

نور محبت حق نوری است که در همه درخت نیاید، و آفتابی است که

جز در مشکوة نفاتح الوالا لباب تقابد

هر دل شده شعر دلاویز نکوید هر کم شده راه خرابات نپوید

ان لله تعالى في الارض اواني ليس بذهب ولا فضة انما

هي القلوب . فاحبها الى الله مارق و صفا . واصابها في الدين

واصفاها في اليقين وارقها على المؤمنين

باشد که اجل ناگاه از کمین در آید و کار ناساخته بی زاد بمانی

بهیچ چیز . از همه چیز و اماندن موجب غرامت است و اختیار فانی

برباقی مضمون ندامت

گر عشق حق خویش طلب خواهد کرد پس مدعیانرا که ادب خواهد کرد  
اغلق علی نفسك باب الحجة . وافتح علی قلبك باب الحاجة .  
فلا ترکوا انفسکم هو اعلم بمن اتقی

حکایت : مجاهد گوید در نماز به جماعت گفتم استووا رحمکم الله  
ندائی شنیدم که هل استویت انت حتی تامر الناس بالاستواء  
مسکین دل من گرچه فراوان داند در دانش عاقبت فرو میماند  
بس آشنا که فردا بیکانه ماند .  
چون کند جان باز گونه پوستین بسکه واویلا برآید ز اهل دین  
من لم یکن للوصال اهلاً فکل احسانه ذنوب

اذا برم المولی بخدمة عبده تجنی له ذنب و لیس له ذنب  
یاری داری که سرفرازی دارد بردوش ردای بی نیازی دارد  
و کم من جبال قد علا تر فاتها رجال فماتوا و الجبال جبال

\*\*\* علوم انسانی و مطالعات فرهنگی \*\*\*

ماذا تقول اذا دعیت فلم تجب  
جامع علوم انسانی

ترسم چو تو بیدار شوی روز بود  
خلق همه در شب دنیا اند \* صبح آن مرگ است  
دنب بهر اد خواهی و دین بدرست \* این هر دو نشاید نه فلك بنده تست  
یا واعظ دنیا یا زاجر عقبی . آنچه غفلت بادلها میکند . دوزخ  
بایک نگان نکند

سوف تری اذا انجلی الغبار افرس تحتك ام حمار  
حاصل کن ازینجهان فانی هنری غافل منشین ز خویش چون بی بصری  
بزرگی پادشاهی را تعزیه پسر میداد . مات ابنك وهو فرعك

ومات ابوك وهو اصاك و مات اخوك وهو و صاك . فماذا تنتظر الان

بعد فناء الفرع والاصل والوصل

باش تا خسارت این جسارت بینی روزی که سپه بره برون خواهد شد  
غول غفلت همه را در تیه تهافت افکنده

جباری سکاری . لامسامین ولانصاری

دردا ودریغا که ازین خیز و نشست خاک کی است مرا بر سر و بادی در دست  
کس بانو زیان نکرد و من هم نکنم  
عزیز من .

تا کار جهان راست کنی دیر شود چون دیر شود دلت زما سیر شود  
هیچ دانسته . بس بوالعجیبی ها که پس پرده تست

یا من له الدنيا و الاخرة ارحم لمن ایس له الدنيا و الاخرة  
. خداوند کارا بس کار نباشد شبلی و جنید آمرزیدن . کرم آن بود  
که بر چون من رسوائی رحمت کنی . سر بینکن تا بنده شوی که  
چون تو تو نباشی بر خراب خراج نیست

آتش بیار و خرمن آزادگان بسوزانی تا پادشه خراج نخواهد خراب را  
ومن یردالله به خیر اجعل فی قلبه نایحه من الحزن از وارد صاحب  
در خبر دارد و از بیداری صاحب درد

لم یدر کیف یفتت الاکباد

یکی زینچاه ظلمانی برون آ تا جهان بینی

قلت للنفس ان اردت رجوعاً فارجمی قبل ان یسد الطریق

قلب المؤمن حرم الله . و حرام علی حرم الله ان یلج فیهِ غیر الله .

آنجا که معرفت است شکایت نیست و هر جا که خوف است جرأت نیست

هرجا که رجا است فراغت نیست . هر جا که محبت است سخط نیست  
 آنجا که مشاهده است غفلة نیست یاد دوست زدودن دل است و وجد  
 افروختن جان . راستکاری ککن تارستگاری یابی  
 راستکاری پیشه کن کاندر مضاف رستخیز

نیستند ازخشم حق جز راستکاران رستگار  
 علم بی عمل دیوانگی است عمل بی علم بیگانگی . عافیت در تنهائی  
 است وسلامت در خاموشی

التقوی رقیب الله علی القلوب . کس طاققت تو نداشت من کی دارم  
 فاتقوا الله حق تقاته فضل بی منت یکی را می نوازد و عدل بی علت  
 یکی را میگذارد

حق بدل اولیای خود ندا کند که ماتصنع بغیری وانت عففوف بخیری  
 سلمان گوید منذ عرفت الله ما انتظرت غیر الله اگر در درون  
 بازار سازی گویند هو یعام السر و اخفی و اگر قراری پردازی فرمایند  
 ففروا الی الله و اگر کریزک خواهی فاین المفرد و اگر زاویه  
 جائی جوئی فالیه المصیر و اگر جهد کنی یختص بر حمته من یشاء  
 و اگر نا امید شوی لاتقنطوا من رحمة الله و اگر ایمن کردی  
 لاتامنوا مکر الله و اگر داد و فریاد کنی بر دهانت زنند که  
 لایسئل عما یفعل

آرند یکی و دیگری بر بایند بر هیچکس این راز همی نکشایند  
 المؤمن یری ذنبه کالجبل یقع علیه . و المنافق یری ذنبه کالذباب  
 یطیر علیه ایمانی که امروزت از حرام باز ندارد . فردا از دوزخ کی باز دارد

شوریده کن آن دوزاف تا بر خیزم در زلف تو آویزم و شور انگیزم  
چه توان کرد

راه ناایمن است و منزل دور مانداریم صبر و یار غیور  
هر که مست است نیست او را خمار شکنی بلا سود ندارد  
ظهر بالله و خفی بالله وقت صبح خفتن شرط ادب نیست . همت در  
جان میباید . و عزیمت در نفس ، غنیمت در دل

عشاق بعشق دست بردند و شدند خود را بغم و بلا سپردند و شدند  
کل یوم هو فی شان کمربندگی بزنا کبر کی مبدل میکنند .  
استاد ابوعلی دقاق رحمه الله بدر کلیسیائی برگزشت و گفت لولا نعمة  
ربی لکنت من المحضرين ندای هل من سائل در سحرگاه بهر آنست که  
کانو اقلینا من اللیل ما یهجمون و من الیل فتهجد به نافلة امر است و  
بالاسحار یتستغفرون ذکر کثرت بکاء نافع است و قرآن بدان ناطق  
سارعوا الی المغفرة قبل عزل القدرة لا تدرعاجل السرور و بادرقعساء  
یعودا ولا یعود . تن را ذکر بمرگ باید داد که منزل گور است . مرغ  
جان آشنا چون آواز طبل ارجعی الی ربک بشنود پرواز گیرد و بلند  
جائی نشیند . چون باز بدست شاه خود باز آید . اما . تن گوید  
فمن شاء فلینظر الی فمنظری : ظییر الی من ظن ان الهوی سهل فبادر  
واقبل الفوت همه دردهارا فرمان جانان است

بیزار شواز خود که زبان تو توئی منگر بستاره کاسمان تو توئی  
اجعل باطنک لله و ظاهرک للخلق لا تحسبن الامهال اهمالا ولا نوم  
اقل من الغفلة . یسخ فروشی آواز می داد هر دم که ای خریداران  
ارحموا من راس ماله یندوب

## « سنائی »

مثل تست در سرای غرور      مثل یخ فروش نیشابور  
 این همی گفت و خون همی بارید      که بسی مان ماند و کس نخرید  
 این کلمات تذکر را نوشتم اگر بساحل گذرد ماهی مرده در  
 دام بندوی است و اگر غواص وار در لجه غوطه خورد جوهر فرد مامول  
 جمعیتی لازم ذات میباید تانه از واردی زیاده شود و نه از خاملی نقصان پذیرد  
 ارادت میخواد تا مجاورت حاصل آید در مجاورت تدبیر کن تا مامازجت  
 ظاهر گردد آنگاه ترقی طلب تا از قال بحال برسی ' بزرگی گوید  
 لسانی یوردنی الموارد فما زلت اقول الله حتی اوردنی رضی الله  
 پسندیده خدا شد رضی الله عنهم و رضوا عنه .

ای بزرگ جهان و ای ملاذ دوستان  
 اندر سفر عشق شدن آسانست      سر بردن آن کار جوانمر دانست  
 خرد را دریاب که آفتاب بغروب رسید و عیار روز بگردید مکارم اخلاق  
 مندرس و معالم صحبت منظمس گشت بیشتر دوستان اخوان العلانیة  
 اعداء السرایر اند

و همچنین

بجاه و مال این دنیا مشو غره چو مغروران لوم انسانی  
 که این آن نو بهاری نیست کش بی مهرگان بینی  
 تا خود چه تخم افکنده است این باریار پارما

احب للخلق ما تحب لنفسك

بای نواحی الارض ابغی وصالکم      و انتم ماوک ما لم قصد کم نحو  
 حقتعالی چون بزبان گدائی پیغام باشنائی فرستد تصرف آن گدا  
 در میانه ایراد محض باشد (دلاله) گرچه خوب کردار بود \* در حضرت  
 معشوق گرانبار بود) این کلماترا بسمع دل بشنو و مرا در آن واسطه

محض و منہی صادق دان لقاء اهل الله الخیر عمارۃ القلوب و تحفة العیون  
 و کلامہم تحفة الغیوب و عری عن العیوب کن فی الدنیا ببدنک  
 و فی الآخرة و عند الله بقلبک

شب رفت و حدیث ما بیا بیان نرسید      شب خود چه کند قصه ما بود دراز  
 اللیل مضی و ما مضی قصتنا      لا ذنب له حدیثنا طال و طال  
 و السلام علی من اتبع الهدی

بقلم حسین مسرور

## یادگار شجاعت تبریزی

( در سال ۱۱۳۷ )

مفاد تاریخچه ذیل را شیخ محمد علی حزین شاعر معاصر  
 نادر شاه که خود ناظر قضایای جاریه عصر بوده است در  
 کتاب خود ذکر کرده و سرجان ملکیم انگلیسی هم در  
 تاریخ خویش از او اقتباس نموده است  
 ( نگارنده )

دروسط یکی از میدانهای تبریز جمعیت زیادی دیده میشد که  
 دایره وار ایستاده با کمال دقت بیانات گوینده را میشنوند .  
 در کنار این دایره دو نفر روستائی بالباس ژنده بچوبدستی خود تکیه  
 زده حضار را مخاطب مطیع قرار داده اند .

یکی از این دو پیر مردی است که شالاه های بانند کلاه پوستش  
 سیمای درهم شکسته و پیشانی چین خورده او را از نظرها مستور داشته  
 است در پهلوی او جوانی سی ساله ایستاده جملائی را که پیر فراموش  
 میکرد یاد آوری نموده و با غلطهای او را تصحیح مینمود -

از شدت توجه و سکوت مستمعین فهمیده میشد که روستائیان